

آن سر فرشته که سواران قدرتمند و پر ادعای از جانب	هر سه ملکان سواران داو
حق هستند با سپاه شیاطین و اهل باطل نبرد می کنند	جنگ مکن چنی سپای ناصار
دی جنگند با سپاه دشمنان حقیقت و روز باطنی	مکن جنگ چنی دشمنان خار
و با سپاه اهریمن و نفس بد کردار و پلید	سپای شیطانی نفس بد کردار
دی جنگند با لشکر بدکاران و سپاه شیاطین	خیل الخناس سپای شیطانی
و آنها که برای آزمایش انسان مانند گورگ دمان حله	ملک طیاران گورگ دمانی
میکند و چون سپاهی ترسناک دستگوش هستند	سپای سمناک دل وینه مجر
و مانند غارتگران سرکش اهل ایمان را به اسارت در	ترکان سرکش اسیر دین بر
می آورند، در این راه زیارت حق که بشارت وصل بحق	را که زیارت گنج بشارت
داده شده بعضی به گنج فیض نایل می شوند و عده ای از	باضی غارتگر باضی مون غارت
آنها بدست شیاطین غارت می شوند، دورنگان دین و	دورنگان دین بد قلب ریوروش
شکاکان بد قلب و در سپاه به اسارت نفس و شیطان در	اسیر مون و دس ترکان سرکش
می آیند از آستانه حج و طواف یار تا به منزل خود می روی	هر دو قافی حج تا و یانه ویت
آن سه فرشته را با احترام و عزت همراه خود نگهدار،	ملکان هر سه نگاد از چنیت
هر وقت که سفر به پایان رسید و به منزل خود رسیدی	هر وقت داخل بین و منزل گامی و
در عالم باطن ملائکه از تو رخصت می خواهند که بروند	ملکان رخصت موازن و لیت
هر یک از آنها یک شاهی نیاز از تو طلب دارند	هر یک یک شاهی نیاز شان
آن نیاز برای تدارک پروازشان بسوی حق است	او نیاز ساز پرواز شان
و یک شاهی دیگر مزد واجبت دفتر دار حقیقت است	یک شاهی هنی حق دفتر داره
و هدیه و ششلق طومار دار قلم زربین است	بدیه قلم زر صاحب طوماره

هر وقت آن چهارشاهی نیاز می آید	هر وقت چوارشاهی نیاز می آید
آنگاه پیر موسی ثقت کی دفتر	او وقت پیر موسی ثقت کی دفتر
اگر چه بسیار خسته هستی در پنج بسیار دیده ای	ار صد خسته یوزجت بی حساو
آنچه چشمان تو اجازه ندارند یک کلمه به خواب روند	عین ماذون نین یکدم لبی خاو
پس از صرف نیاز با ملائکه خدا حلقی کن و پس از بیداری آنها	میمان راهی کرمور که طوارت
طوارت را هر کون آن وقت تمهاری به کار نایت بری	اوسا فخرین ویت چنی کارت
این ارکان برای یاران با یقین و درست کار است	ای ارکان پی یار یقین تیاره
نه برای هر نادان و بی بهره از شرط حقیقت است	نه پی هر نظام روی روز گاره
این راه و رسم و ارکان طواف یاران است	این راه و رسم ارکان یاره
و حکم آن آقا و مولایان حضرت شاه صاحب کرم است	حکم خواجهان شای صاحب کاره
خان الماس گنیزین دیده داران درگاه حق است	خان الماس کمین دیده داران
و این گفتار از واجبات حج و طواف حق برای یاران است	این واجبات حج یاران

چهار سوی عالم را ماتم گرفته است	چوار گوشه ماتم
آنگاه روز حقیقی میدانند نام عالم را ماتم گرفته است	صرف مرانو چوار گوشه ماتم
صدای گریه و در و هیاهوی هنگامه نبوده همه جا را پر کرده است	بگیر بگیرین صلات صلاتن
شهرها را فتنه و آشوب گرفته است که در کلاه شاه خورشید	آشوی شاران شاخوشین داتن
نطق ازلی حق است که در روز کاران آید	نخت ازین زره روز کاران
کوهها را مار احاطه می کنند و صحرا را و بیابانها را	کوان مار گیر و یشان سواران
سواران اشغال می کنند از نظم سواران به مار پناه می برم	نک او ماران ویم نه و سواران

زیر از هر بار بهتر است از هم برای بسپاه ظلم وجود	زار مار بهترین زه نیزه داران
دار آن میان بهارک می پیوندیم و پیش او را بر می گیریم	تک بدیم و دم نیش مار و
ولی ناموس خود را در برابر آن ظالم حفظ خواهیم کرد	نه ناموس و دوس نیزه داره و
مار کج مسلمان و با ایمان هستند و حق را می شناسند	داران مسلمان رای حق شناسین
ولی آن سواران کافر و خدا شناس هستند	سواران کافر خدا شناسین
جوش و خروش سپاهیان روسی و سربازان چینی	غلغله رومات خاقان و قیصر
مانند بلخ سمرقند و نیش و زهر گرفته و از	چون بلخ گیر و سمرقند یکسر
اقوام آفریقائی و قبایل مغول و انالی حبشه	زنگی زنگوار تانار و خوش
و کرد های اطراف و ترکان سرکش و ماجراجو	اگر اطراف ترکان سرکش
و از اقوام سکن در جنوب هند و سنان سرباز	نه ژیر بال هند طغیان عسکر
طغیان می کند و صدای هیاهوی ناچاران بلند می شود	خیز و هیاهوی ناچاران یکسر
از شهر شام تا حلب از شهر بلخ تا بخارا و از	زه شام تا حلب بلخ و بخارا
اطراف چین و ایران که محل شایه فنون و دارا بوده	زه اطراف چین فغفور و دارا
و گرداگرد جهان از اردو پا گرفته تا سمرقند روس	گرداگرد جهان فرنگ چینی روس
صدای طبل و کوس و شیپور نبرد بلند می شود	بن موصدای ناله طبل و کوس
دسر و صدای نعل و شمشیر سپاه رزمندگان	خرشت پانال شمشیر ستوران
تمام هند و اروپا و ایران و توران را فرا می گیرد	هند گیر و فرنگ ایران و توران
چکاچاک کشمیر نام آوران دسر داران بلند آوازه	چکاچاک تیغ نامی نام داران
و غرش و صدای طبل و کوس سواران عربده جوی	هرق رعد کوس غران سواران
چینی مجزبه کند و دلاوران سرکش همانند برام	چینی کسان بهرام سرکشان

قاره پیکانان تیر ترکشان
شهره آتش شومی ستاران
هنگامه نبرد توپ خیماران
هیبت گردان بگرت بولادوش
طلبکار رزم خونی سیاوش
گرت تو زو تم مرکبان زه خاک
گیر و کشتان مرتبه افلاک
زه هندوستان تا و فرنگی
آراسته مویچن توپ جنگی
یوم الحشر بونه چال قزوین
چن هزار آگه مگیلو و زین
چن هزار آگه کل ابلق نیشان
مگیلو و حیون بی سروسامان
هفت شبو هفت رو جنگ دین مبو
او آسیاوان کل و حیون مبو
صو اسرافیل نه روی آورده وه
یالدار و بالدار نه چوار دوره وه
تخت زرنیشان شاهی بگمران
مبو و یور تکای نسیم ستوران
نفره شاجید شقه ذوالفقار

صغیر و صدای پیکانها دتیرای تیر دانه که از گان ما
جنگجویان پر تاب گشته و شراره آتش جنگ و تاثیر نوبت
و شومی ستاره ما و هنگامه نبرد توپ و خیماره های
جنگاوران و در جز خوانی پهلوانان غرق در نوبه و لباس
فولادی که مدعیان انتقام خون سیاوش هستند
و گرد و خاک برخاسته از عبور اسبها بر روی زمین
بر طبقات بالای آسمان رسیده و مراتب ستارگان را میگیرد
از هندوستان تا سرزمین اروپا توسط طوفان
در گیر در جنگ چندین توپ جنگی مستقر می گردد
در روز قیامت و محشر در سرزمین چاله نوردین بر پا
می شود و چند هزار اسب سرخ و زرد رنگ با زین و
یراق و چند هزار اسب سیاه و سفید در آن صحنه نبرد
در میان خونها با بی سروسامانی جولان میدهند
هفت شبانه روز جنگ و نبرد برای دین حق در میگیرد
و آبهای جاری و آب آسیاها آلوده به خون می شود
و اسرافیل در عرش و بالای ابراه در صو می دند
و آنچه چرنده و پر بنده هست در آن صحنه ظهور
می شوند و تخت زمین خانان و والیان و کاخها نشان
بخیمه نگاه و اصطل اسبها مبدل می شود و در این زمان
نفره حضرت مولاعلی و صدای برخورد ذوالفقار

هر ساعتی چند غمناک از نغمه زهره ترک می شوند	زهره در مپوسانی چمن هزار
در شهر سلطانیه سلاطین و بزرگان قتل عام می گردند	زه سلطانیه قریب سلطانان
حضرت حق در شهر زنجان یک دیوان عظیم برپا می کند	زه زنگان گیر و عظیم دیوانان
کاسه سر و جبهه کاسه قیصر روم جام مجلس می شود	کاسه کله سر قیصر و جام بو
و پیاله مخصوص من فغفور چین به مجلس سام آورده می شود	پیاله فغفور مجلس سام بو
سپاه ترک از شرق و سپاه کرد از غرب بر روی	ترکان زه سرین گردان زه دامان
بهم حرکت می کنند و در دامنه کوه سهند صف می کشند	زه پای سمن کوسان غلامان
در این موعده سخت جو شیدن بلا و آشوب	دی هفتکانه تنگ جوش بلا شو
پاران دهمشیره شاه خویشین و مهربان مولا سید بلند از	قوم شاه خویشین آزاده بر شو
استخان بیرون می آیند و جنگجویان آسوده و پاران از بند	آزاده بر شوین حق و شان یار
را می بندند و گنج ظاهر و باطن برای یارستان از سوی حق	گنج پی یارسان یو و خردوار
تولامی شود و احکام حقانی در تمام عالم مقرر می گردد	و بر هفت اقلیم حکمش اظهار بو
و جاری حقیقت اعلام میکند عصر یاری فرا رسیده است	بلبل جبار کیش و دور و دور یار بو
از شرق و غرب و کران تا کران عالم تمامی جهانیان	مشرق تا مغرب بند تا بندر
برسانی کوثر پناه می برند و از او آمان می طلبند،	گرد آمان مون و ساقی کوثر
آن ای حق شناسان و ای صوفیان کوی حقیقت	اری ای صرافان دانه شناسان
و ای باطنداران و ای روشن ضمیران آیین یاری	تا بینا عیان روشنا ذینان
یش دی کنید و خوشحال و امیدوار باشید و	شادی کن شادی عجب تماشا
آرزوی با بظاظر آورید که اجتاب ناپذیر است	نگر او رو کن نین جای حاشا
و ای خان الماس از کس صدق و یقین باور کن که	خان الماس یقین بگرو باور

باوران آشو

ای یاران آشوب

نخت ازین درخیزو آشو

نطق و گهوار ازلی است که آشوب بر خواهد خاست

یانه اغیاران گرو بستن کو کو

مزل و هستی خاران و بیگانگان در خدمت باطل قرار گیرید

هکی داو او روزه گو و گو بو

در بیخ و افسوس که آن روز گهوارا تا ناخند و تقیض اند

دس داران بی دسی بی دسان نو بو

و آنان که شرمند و با اعتبارند در مانده می شوند و مطلقان

بلبل جابری بی واده رو بو

دارا و مقبری گردند و نمادی نداسد میدهد که وقت ظهور

حکوم شاهسی ترک و تاتار بو

ذات حق است که قبل از آن ترکهای تاتاری به قدرت می رسند

روز روز جور زیاد بدی بسیار بو

و روز به روز ظلم و جور و بدی بیشتر خواهد شد و از

چوار گوشه جهان و سر هنگ بو

هر بدی کس داری سر بر می آورد و از ظلم

زه ظلم ظالم دل و تنگ مبو

ظالم دلهاتنگ خواهد شد و مردم به سستوه می آیند

دوران بر نومی دو نادون مبو

آخرین دور در نادون و آن نمون نهانی فرامی رسد

هفت ساله صد سال رهمن نامبو

نسل بشه همشیار و زیرک می شود و کودک هفت ساله

نه مهر نه محبت دل بی ذوق مبو

افراد صد ساله را ارشاد میکند، مرد محبت و شاد و ذوق از

خوشی زمانه کل چون طوق مبو

قبلها بیرون رفته و خوشی های زندگی چون طوق و زنجیر است بشر

سنگان مخلص گرو بی سود مبو

تا بر برگ می کند، و در تمدن گما صفت شده و خیرشان به

زه گنجانه نقد نا امید مبو

کسی نمیرسد و از دارایی خود نا امید می شوند و نزار که دستندان

کد ایان عاجز لقمه نان مبو

برای رفخ گرستی محتاج لقمه ای نان خواهند شد و

زه هر گوشه اش ارچین بی گیان مبو

دیگر گوشه از شهر با چنین فقر از گرسنگی و مصداق دیگر جان خواهند در

گرگ باطنی و شاران میو	گرگ باطنی اجل برای گشتار به شهر نامدی آورد
مرگ بی اجل بی خاران میو	در مرگ ناکام و بی اجل برای دشمنان حقیقت فرمای رسد
حج حاجیان نارواج میو	و بجای خود از خانه جزا زیارتشان مورد قبول حق نخواهد شد
زه بی زینتی گل محتاج میو	و حتی در اسم حج هم مردم دل در گرد زبور و زینت دنیا،
قرض داران بی شرم قرض ده میو	خواهند داشت و قرض داران از پرداخت دین خود با بی شرمی
صاحب قرض نابوس بی طمه میو	خود داری میکند و طلبکاران نماندند از در طلبه خود طمع،
صبیه باکران بی صبا میو	می برند. دو شیرکان عصمت و حیای خود را از دست میدهند
ولوظ ویشان شوهر خوا میو	و با زین و اراده خود خواستار ازدواج می شوند
علا زه نامر سخت بزار میو	همه از همه خود بسیار بزار می شود،
پد زه فرزند عاصی وار میو	و پدران فرزند خود نامید و بزار و بدین می گردود.
هزار سپید روی و یک میو	سال هزار و یک سپید روی و یک که فرار رسد
زه و سواس قوط دل پزنگ میو	قطعی باعث میشود که مردم ایمان نشان نمانند و دلها
پیران و هرید بد رفتار میو	هزار شک دزدید میشود. پیران با مردمان بد رفتار می شوند
مردن روی پیر کج گفتار میو	و مردمان به پیران خود سخنان نادر و ناجوری گویند
یک مدت نفس پیروین میو	یک مدت همت و نفس و دعای پیری اثر خواهد شد
نفس بی چون توپ کج بزنگ میو	و دعای همت بی چون پیچون تنگ و توپ کج بزنگ می شود
خانان بی شوق هم بی نور میو	خانان بی حقیقت بی شوق و خالی از نور خواهند شد
لب خشک کام تلخ چون کافور میو	کام یاران تلخ و بهایشان خشک و دلایشان سرد میشود
آتش پر شرر ذی حیات میو	و آتش پر شرر نام جانداران را نهند می کند،
چون آخر صلات روی مات میو	و چون دوره آفرندان مرگهای دسته جمعی واقع میشود.

زده بر زدم آرا مرگ بی شو میو
بی زید و حیات هیاهو میو
شورش کشتار بی سامان میو
باز خواس عظیم امان میو
ظهور خروش زفرنگ میو
ایرانی ذلیل زده جنگ میو
غفله رومات سرودار میو
و حکم موجود کردگار میو
چون اسیر عبرت زده عراق میو
چون ملکر کشتار چون در ساق میو
فلک زده گردون توز و تم میو
چون غوغای محشر خلق بر هم میو
دیوان اعلای گرویش میو
دورنگ پشیمان یگرنگ پیش میو
زده زید آرنس سر حساو میو
جلادان بیرحم چون قضا و میو
زده ما وای عراق زده دار میو
پیش و مهدی صاحبکار میو
سین و الف و میم و نامش میو
سر انسر جهان و کامش میو

بدست بر سرودار زدم آوری تعدا زیدی از انسانها میو
و سایرین برای زنده ماندن و نجات از آوارگی فریاد و فغان
سر می دهند و انقلاب و شورش دکشا بر مید و اتع میو
و در نهایت مظهر امان معصوم در نصب قضا و دادوری
قرار میگیرند، در مالک اردو پائی نیز انقلاب و شورش رخ مید
و ایرانیان به دلیل وقوع جنگ بر خواری و ذلت می افتند
از جانب سرزمین روم نیز غوغائی بر پا خواهد شد
و اینها مانند از حکم حضرت کردگار بیخون است
پس از جنگ چندین اسیر ایرانی از عراق باز میگردند
و از دالیان و اسناداران چند تن کشته و چند تن زندانی
می شوند، از نخست ستارگان تاریکی در پشانی برای
مردم طالع خواهد شد و چون غوغای محشر جهانان بر جان
هم می افتد، محکمه اعلای قضا و ت برای رسیدگی به حقوق
ظالم و مظلوم برپا می شود که طی آن دورنگان پشیمان و یگرنگان
شاد و پیرد ز خواهند شد، سپاهی از سرزمین روسی سر بر
می آورد که در آن سپاه جلادان بیرحم و قصاب مانند بسیار
از سرزمین عراق سرودار زده و ذوات داری ظاهر میشود
که او پیش جنگ و پیش و حضرت مهدی صاحبکار است
سر حرف سین و الف و میم در نام آن سرودار هست
و سر انسر جهان را با کاروانی فتح خواهد کرد

تأم مذاهب دادیان عالم بیک دین روی آورند	بختاد و دودین و یکدین مبو
در پیش تمام عالم و قطب آن دین پیر نیامن خواهد بود	سر مذہب و دین بنامین مبو
نطق خان الاس و گفتار او در آئیده به ظهور خواهد ایامید	نطق خان الاس آید گفتار مبو
در دست حضرت شاه دین آشکار خواهد شد	دس دین شاه آشکار مبو

یاران سرد می شود

دنیای فانی دور سرد می	یاران سرد مبو
چندین مردان بزرگ از راه مردی برگشته نامرد می شوند	چن مردان مرد و نامرد مبو
اهل تحقیق از راه راست در راه دین حق بر میگردند	شون بران درای راس و رگرو مبو
مهر حق و دوستی اش در قلب یاران کم شده و فوکش می کنند	حب حق ثره قلب یاران کم مبو
د فروع قلبهای یاران چون پای شیخ تاریک خواهد شد	روشنایی ذینان چون پای کم مبو
یاران از درگاه و آستان حق پراکنده می شوند	یاران ثره قاپی حق وارم مبو
و به افکار شیطانی خود و وسوسه های نفسانی پای بند	وامر شیطان خاطر بسم مبو
می شوند و حرارت قلبهای یاران بس سردی تبدیل می گردد	شراره قلبان و یخ بن مبو
و نقش یاری یعنی شادیشان را کوتاه می کنند و در آن	نقش یاریشان صاف و رکن مبو
عصر گرگ انتقام باطنی بر مردم آسیب فراوان می رسانند	گرگ باطنی پر مکی گزین مبو
و چندین شهر خوب را به دراز تبدیل می کند	ندشاران خاس خرا دکلی چن مبو
آنرا که در خواب غفلت بودند بیدار خواهند شد	قدیم خصمگان چن مود بیدار مبو
و بسیاری از بیدار دلان به خواب غفلت فرو خواهند رفت	چن ثره بیداران خافل مود خاز مبو
و چندین باطندار در روشن ضمیر دست و دل پاک که در سکاره شدند	چن بصر مینا دسودل تیار مبو

مبون و بدوش شرمندۀ شکار	بگو وقتۀ انگیز و شکاک و در نهایت شرمندۀ شرمند
چمن مردان خاص بر مچن و حال	چندین مردان خوب احوال خود را از دست می دهند
زه صدای یاری کیست مبون لال	و نسبت به بیان و گفتار یاری به گلهی لال می شوند
چمن زه شرط داران شرط مکن بطل	بسیاری از میدان با شرط، شرط را زیر پای می گذارند
مبون و احق سر سری و حال حال	و ثابت رفتار و کردارشان از بین می رود و
کلمات مو و دنگ زه صدای یاری	هیچ زرمند یاری و ذوق و عشقی برایشان باقی نمی ماند
بلن موصدای طبل شکباری	از هر موصدای اعتراض و نشانه تردید بلند شده و طبل
صاحبو اجاقان پی و نیاداری	بی دینی نخواخته میشود صاحب اجاقها و سادات برای
مکرن بنای مردم آزاری	رسیدن بر اینکانات و نیوی بجای مردم آزار می و محاف
هر جا که صدای یاری موبلن	بناده و هر جا شخصی اهل دین و دیانت و یاری باشد
بلن موصدا و ناله ریستن	او را مورد ظلم و سخره در سخت قرار می دهند
رای حق مال مؤدای باطل چون فن	راه حق و حرف حق برای مردم تبلیغ میشود و راه باطل شیرین
اوسامو واده بزوار چنی هن	آن زمان موعده آنزبون نهانی و عصر آخر فرامی رسند
بوی یاری زه لای یگرنگی یاران	حالات و عوالم یاری نزد یاران صاحب دل و یگرنگ نیز یافت
مو و بوی شک تو طلی عطاران	نی شود و چون شک عطاری نایاب خواهد شد
کم نیشان مبون نشانه داران	و صاحب نشانه ها و افراد سه شاس نام و نشانان
کم قطار مبون صاحبو قطاران	کم می شود و سسولین سلسله ها و پیران حقیقت منصب
زه ظلم ظالم دل مبود تنگ	و خاندان و اجاق خود را زده میدهند و از ظلم ظالم مردم
خوار و زار مبون یاران یگرنگ	می شوند و یاران یگرنگ خوار و زار و زبون می شوند و حضرت حق
دنگ از زه مردان دنیا کی تنگ	بارگشای و یگرنگ دنیا بر خوبان تنگ و تاری کند

و صدای آنانکه سر بلند بودند بار تکاب اعمال باطل و	زنگ و نگار اران مدوز و تنگ
نگین در گلو خفته میشود. آستانه و بارگاه شاه نجف که همیشه	قاپی شاجیدر جای هوپوی یاران
جایگاه ذکر کرسی یاران بوده و مراد هفت نام آرزو مندان	مراد و هفت گویو مطلب داران
بوده است چون گذشته زوار و طالب ندارد و کتر کسی بر قصد	سان سلسله شین چون جاران
زیارت عانم می شود، و صدای زنگ حافظه زوار بگوشی می رسد	کم میو صدای زنگ زواران
ای یاران زمار هر یک از شما در راه حق زحمت کشیده اید	یاران آمانت هر کی رنجبرده ن
و در آستانه جمع حقیقت با ذکر حق در طلب وصال یار بوده است	وقایع مولا یا هو یار کرده ن
و امن است هر کرم دار را بگیرد و از سر اخلاص	بگیران دامان پادشاهی کرم دار
دانه روی ایمان و با تضرع استعدای عاجزان کنید	و یقین پاک بلالان و زار
و یاران هست بطلبند که در آن عصر سردی دبی رونقی	نوع سردی یاران هو کمران
بازار حق و حقیقت ریخ و زحمت یاران به همد نرود	نچو وضایه ریخ رنجبران
اما بدانید هر یاری که عاشق باشد و خاشک زرده گل باشد	بلی هر یاری زرده گل خاک بو
از تیر طغنه اغیار و خاران نرس نخواهد داشت	زه تیر طاننه درون بی باک بو
خان الاس کو چکتر از همه و کترین یاران طغنه کش است	الاس کترین شخص طاننه کیش
و تومیه می کند که یاران سردی بر روح و قلب خود راه ندهند	سردی را ندی یار نه قلب پوش

یاران اظهار شود	یاران اظهار بو
شملای و شماری از اوضاع ظهور تو صیف و اظهار کردد	بک شمه زه وصف ظهور و اظهار بو
در هر یک از شما که پوشیار هستید گوش بر این سخن فرود دهید	گوش بدن یاران هر که پوشیار بو
و این بند را زیاد نبرید هر کدام از شما که گوش شنودا دارید	فراموش نکلی هر که گوش دار بو

درد کار به سختی استمکاری بنا خواهد نمود و هر کجا	زمانه وی طور پر استمکار بو
یاری باشد خوار و زار و ذلیل خواهد شد	هر جا یاری دن ذلیل و زار بو
دقام بد گوید و بد کرداران اعتبار خواهند یافت	جمله بد گوینان با اعتبار بو
و دوران به کام دل فتنه انگیزان و افراد شرور خواهد	دور زه کام دل فتو شرار بو
بود دروغ رواج خواهد یافت و راستی فراموش می شود	دور دور درو راس نادیار بو
در استخوان چون سنگ کوزه میزند بی ارزش می شوند	راس و شان چون سنگ کوزه میزند
و بدگوینان مابین یاران حتی را بهم خواهند زد	بدگو و مابین جفت اقرار بو
و یاران و اهل حقیقت با هم به ستیزه خواهند پرداخت	نام یار و نام دین ستیزه بار بو
و حاکمان فریب رموز باطنی و شیطانی را خواهند خورد	حق و دش گول درده ملک طیار بو
و نسبت به دعای صبح و شب بی اعتنا خواهند شد	لا قید زه دوائی شب و ایوار بو
و اعتمادشان نسبت و ذمه هایشان تارک می شود	اعتقاد زوین زمین پرده تار بو
همچون بر فکر دیگری نیست و مرعد قهر الهی فراموشی	کس کس موین بود اهل قهار بو
دلیل ایمان به مرور زمان گوار خیر فراموش می کنند	صاحب یقینان دیور زه کردار بو
و برخی از آنان مرتکب اعمال و کردار حرام خواهند شد	باضی شان داخل لغوه مردار بو
صدا و فریاد با اهل مدد کار زنده کننده و کیمیای دلهاست	صدای یا علی السیر و یار بو
به فراموشی سپرده می شود و گروه یاران در میان اهل باطل	گروی یار و نام خار نادیار بو
به حساب نمی آیند و یک مدت دنیا اینچنین برقرار خواهد بود	یک مدت دنیا بطور قرار بو
که بر خاندان گرمی بطور جدی کسب می خواهد گرانند	هر آتش خانه شیخ و خردار بو
پس از آن مرعد آن مومن نهانی و دور آخر فراموشی	زه بعدش واده آن و هزار بو
و رخصت و فرمان ظهور از جانب مولا ام صادر خواهد شد	رخصت زه مولا ام شای صاحب کار بو

گرگ باطنی دل نه هر شار بو	گرگ اجل باطنی در هر شهر را خواهد شد
قتل و کشتارش و بی شمار بو	و قتل و کشتاری بی شمار در شهرها انجام خواهد داد
مصطفی امور یاران خار بو	و ملک الموت یعنی مصطفی امور فای یاران بی ^{حقیقت}
مرگ فراوان بود در دنیا دیار بو	خواهد شد در مرگ فراوان و در دنیا پیدا خواهد بود
دیطور در د و مرگ و بی مدار بو	بدینتر خیب در د و مرگ بی مدارا بی درنگ پیدا خواهد شد
زه هلا صدای ناوار ناوار بو	داز هر جانب صدای فریاد بلند خواهد گردید و باران
یار ناوار و جم خار و ایمان	بر جمیع حقیقت و خاران با ایمان پناه می برند و از
زه هر جا سیو صدای الا مان	هر سو و هر جانب صدای آمان و دخیل می آید
جهان تنگ موو زه خوف خائین	و جهان از خوف ظلم و خیانت خائین بر مردم تنگ میشود
رضت مسانو زه شا بنیامین	و پیر بنیامین از شاه حقیقت رخصت ظهور می طلبد
میل مرحت شای صاحبکار بو	و میل و رحمت شاه دین شامل حال یاران می شود
بنیام شاهو بار خانش یار بو	و بنیامین شاهوی بارخانه را بار خواهد کرد و آنچه
هر چه بوی عطار کارخانه یار بو	عطر باطنی موجود است داز کارخانه حق صادر شده در
و بار بنیام تمام تیار بو	بارخانه بی نقص بنیامین فراوان میگردد و چند قطار شتر
چن قطار شتر قطار بو	این بارخانه عظیم معنوی را حمل خواهند نمود
جمله بارشان عطر عطار بو	و جمله بارشان عطر ^{کل} وجود حق خواهد بود
بنیام سر مس و کلیل وار بو	و بنیامین سر مست کلید دلداری حضرت حق میشود
قطار را پی بو بار خانش بار بو	و قطار را شتران بر راه می افتد و بارگاه حق را حاجی
داده پرواده ساسی ساجنار بو	خواهند کرد برابر و عده داده شده در سایه ساجنار
مترل و سرکوی سمن قرار بو	و یکی از منازل در قلعه کوه سمن قرار خواهد گرفت

بارخانش بش برتا و بار بو
دوس بنیام قیمت و یار بو
بوی عطر بهشت شادی یاران بو
داوا و طاعون پی گروی خاران بو
سران جهان گشت سر بساط بو
نام کل شی زنده حیات بو
هفتاد و دو دین مبر و یک دین
پادشاه سلطان وزیر بنیامین
ذلیل و ظالم و یکجا جسم بو
تمام بی پروا لا قید شه هم بو
گرگ آهوش شیر چنی نگار
وحشیان کوبی زور و زور دار
هیچیک نکای بد غمگی و کس
کس قادر نبین بکشو نفس
طل صاحب کار صد اش بلن بو
او وخته واده هزار و هفتاد بو
بارسان هر کس و بخت و بیان
کردار کرده مید و ریتان
هر که نامه دیش ما و دسه ده
خاس مدن و خاس گس و گسه ده

آن کاروان کلاسی معنوی و قیمت رد جان کل عالم را
عمل می کند که در نهایت بدست پیر بنیامین بین بار قیمت
خواهد شد و بوی عطر آگین وصل حق نصیب یاران می شود
و با و طاعون برای مخالفان حقیقت از راه می رسد
سر تا سر جهان تا نا در این گیر و دار خواهند افتاد
و تمام روحهای درگذشته دوباره به عالم خاکی بر میگرددند
و هفتاد و دو دین به یک دین تبدیل خواهند شد
دشاه دین یعنی حضرت سلطان و وزیر بنیامین به
حکومت خواهند نشست و مظلوم و ظالم در یک جا جمع خواهند
شد و همی باک و بی اعتبارت به هم خواهند شد
گرگ و گاو و میش و شیر و شکار کوهی و سایر
وحشیان ساکن در کوه از بی زور تا زور دار
بیکدیگر حتی نگاه بد به هم نخواهند کرد و هیچکس
قادر نیست حتی نفس بکشد و صدای طبل
حضرت حق بر خواهد خاست و آن وقت
موعده آزمون نهائی و امتحان آخر خواهد بود
ای یارسان هر یک از شما بس به اقبال خودتان
آنچه کردار کرده اید از خوب یا بد جهان در انتظارتان
است و آنوقت هر کس نماند و اعمالش را بدست خواهد گرفت
و آنکس که ننگو کار کرده با او نیکی کند و آنکه بدکار بوده سزای
عمل خود را خواهد دید

ای اهل حقیقت ظهور مولا به گونای که گفته شد واقع	بارسان ظهور مولا و بی طوره
خواهد شد و خوش به حال کسانی که در آن عصر حاضرند	خوشا و آیم او عهد و دوره
اما بشرطی که خاکشان از عشق بهره داشته باشد	و شرطی خاکش شه زرده گل بو
و صاحب مایه باشند و دوستان بدمدل و حق جو باشند	صاحب مایه بود و دوس نام دل بو
این نطق قدیم است که حضرت حق در عده فرموده است	نخت قدیمین حق و اذن و اید
که می باید تا موعده شخصی پنهان بماند و در موعده	ای نخت نهان بو تا وقت و اید
خود آشکار گردد، نطق خان الماس ختم کلام و عرف آخر است	نخت خان الماس ختم کلامه
و بدون شک ظهور مولا در ایامی است که گفته شد.	بی شک هر ظهور تا شو ایامه

یاران مخلوق	یاران حق و دش
یاباید بشوید ای یاران و آیی مخلوقیان	بیان بشوون یاران حق و دش
سکین فقیران جور دیده دستم کشیده و	سکین فقیران جور و جفاکش
ای کسانی که در عصر آخر هر یک از شما امیر شهری خواهید	فراروی صا و هر یک شاکا بش
شد، در تاریخ هزاره سیدوسی و شش در	ژه سده هزاره سیدوسی و شش
استانده و دو دمان آتش بیک بوی حق بر شام	بوی حق مد موثره قاپی آتش
می رسد و کسی ظاهر میشود که شراب عتانی را به یاران	او جام جرعه بنیام ملی بشش
تقسیم می کند و از بوی عطر جلال و کمالش یاران سرست	زه بوی عبیرش یار موصوفش
می شوند، همرا و کوه و بیابان نور باران می شود	نور و باران موصو کوه و کوش
دراز هر طرف به جای سردی حرارت حقانی بر می خیزد	ز جای یخبندان نخسرو آتش
بدگویان و سپاه اهریمن و استخوان کتنگان بشری	ملک طیارای حرف بدی و ش

بر محو و قلب و حکم آتش
بد رهنمان بش بریابی بش
مایوس و محروم رو بسیارورش
بر چو زه ذیل تاریکی خوش
ردش منو وجود و حکم آتش
میو و گرم حق چینی حق و ش
بوی یاری و یار حق مگر و بش
و بطور کسوره عشق قلبان و تا بو
خطلوی خفکو چون نشسته آد بو
آشنایی آشنایی خورد و بخواد
ملیکان پی هم و تا جیل و تا بو
یک مدت یاران و بطور مو سر خوش
هم زه نو زنی مره شو آتش
سر روش مکیو آفتابو مهوش
نشانه جنگن کینه و کشاکش
ایران و توران هند چینی حبش
زنگی زنگوارچم زرد و دورش
جمبه جهان مپوسپاکش
محر سواران طاران کوه و کش
اران بش دارن سواران بی بش

از قلوب بیارستان خارج می شوند و دستوراتی
آنها که مردم را به کار بردا هفتانی می کنند از درگاه حق
بی بهره و مایوس و محروم و درو سیاه میشوند
و از درون و قلب انسانها مگر یکی و بی ایمانی محو میشود
و دلها روشن می شود به حکم و عنایت آتش بیگ
و حضرت حق نسبت به اهل حق بر سر لطف و کرم میاید
و بوی عطر و عطای یاری را در میان یاران تقسیم میکند
در نیز نیک کوره عشق در قلب یاران حرارت میگیرد
و خفکوبان برای دیدار هم چون نشسته در آرزوی آب
خواهند بود و آشنایان دیدار یار و آشنایان خورد و خوب
را فراموش کرده مد با سرعت و عجله در جستجوی هم خواهند بود
یک مدت یاران حق سرست و سرخوش و کامروای شوند
و دوباره از طرف حق بر نامه ای ظاهر میشود که طی آن
به مدت سه شبانه روز آفتاب گردنگی و ظلمت واقع میگردد
این واقعه نشانه جنگ و کینه جوئی و کشاکش است
و درگیری بین ایران و توران و هند و حبش و ق
شده و سیاهان آفریقا دهند و پستان از سر اسر
همان به سوی ایران لشکر کشی می کنند و تمام
صحرای اسر با زبان اشغال می کنند و کوهها پر از زار
میشود مگر از حقیقت بهره مند و سپاهیان بی بهره اند

باران یار مومن و حکم آتش	باران یاران پشتیبانی می کند به دست خود آتش بگیت
آون سپای خار و بی شمار بو	و آنقدر سپاه دشمنان حقیقت خارج از شمار خواهد بود که
گردوی یار و نام خار ناد یار بو	گروه باران حق در برابرشان بر حساب نمی آیند و از
زه ملک عراق میوسر دارکی	سرزمین عراق سروداری ظاهر خواهد شد
چون سام درین گران سواری	که چون سام، سردار ایران باستان دلاوری بزرگ است
و او نام اسمن هم سامن نامش	و هم نام او سام است و هم اینست او چون سام است
عالم لرزو و زور سامش	که تمام جهان از حیث او بر خود می لرزند و آن
او ذره نه ذات صاحبکار دارو	سردار ذره ای از ذات حضرت حق را داراست
زه دیده ش پی خار غضو مواریو	داز چشانش برای دشمنان حقیقت غضب می بارد
صاحبو ذرات او نه خان آتش	و صاحب ذرات است از جانب آتش بگیت
کشتار مکروش دبان کشت	داز سپاهیان باطل کشتاری کند و از کشته پشته می سازد
زه کشتار سام صاحبو ذاتو زور	از کشتار آن سردار موسوم بر سام که زود زنده دارای
اسرافیل نه عرش دم مدی و صور	ذات است، اسرافیل در عرش بر صورتی دم
نه کشتار سام نه غرشت صور	و از کشتار سام و از صدای غرش صور، ناگهان
پیدا مومهدی صاحبو ذره و نور	حضرت مهدی صاحب ذات و نورانی پیدا میشود
سیف دوسریش بکشو کشتار	از شمشیر دو سر آن امام نورانی آتش زبانه میکشد
غلاف کیش مکی کی کشتار خار	و شمشیر را برای کشتار خار آن از غلاف روی آورد
برق دم تیغ پنجه شاحیدر	برق تیغ ذوالفقار و پنجه توانای حضرت مرتضی علی
لاشه کو موبو صحر او دیشو در	جانزه زیادی در دشت و صحرا جمع می شود و از
آتش مواریو زه سیف دو سر	شمشیر دو سرش آتش خواهد بارید

مخیزد ایشان شراره شرر
زه برشت تیغ و بازوی شاحصد
ذلالت مکی حوت چنی بقبر
خاران زه صیبت جوهری سامان
عاجز مومن زه جنگ مخوازن آمان
مسلمان مومن چه کور چه کافر
لکن زیارت از دمای دوسر
تمام ذبیحات دنیا بجز و بر
تمام صف عدن و دور حیدر
پری یارسان دور مکی کیسر
مجاور مہوسپای ینگی چمر
نصد نصد سپای شاخوشین
مقامات و انان پری ذوق دین
ز مزمه نصد طبل صاحبکار
پر صد امبو جهان بر تا بار
سپا مجو حنی هزار هزار
زه پای سمن کو مکیرون قرار
نصد و بزیم شیرین کلانان
سان عدن سپا بکرت غلامان
شاه زیول خرمن مخنی خان آتش

دانش قهر خورش بهستی آفتاب شراره می زند
از تربتش شمشیر ذوالفقار و دست و بازوی شاه حیدر
دور از روزگار تمام جانداران حتی ماهی و گاو در می آید
و دشمنان حقیقت از هیبت این وقایع سخت و ناگوار
داز جنگ و خونریزی عاجز میشوند و آنان طلبیده تسلیم میشوند
و تمامی کفار دینی میان مسلمان شده و به حق ایمانی آوردند
و پس از تسلیم شدن شمشیر دوسر بولا علی را زیارت میکنند
تمامی جانداران از دریائی و زمینی یکجا به دور
حضرت حیدر صف می کشند ، ،
و حضرت حق برای یادستان کار را یکسره می کند
و سپاه چو کیمای جلگنده عثمان و وی بر سپاه حق ملحق
میشوند و نصد نصد یعنی سپاه یاران شاه خوشین
خواندن سرود نام و مقامهای آئینی را برای ایجاد شوق و
ذوق دینی آغاز می کنند و صدای نصد طبل که ظهور حضرت
حق را به جهانیان بشارت میدهد تمام عالم را فرامی گیرد
و سپاهی چند میلیون نفری به حرکت در می آید
و در دامن کوه سهند مستقر می گردند و سپاه
نصد شاه خوشین با آهنگ خوش کلامهای
یاری را زمزمه می کنند و سپاهی از غلامان بکرت برود
حضرتش گرد آمده و شهر زور معدن تبری ذات را از آتش

دگروی یاران آورو کمی بش
قسمت مگرو شادوس ویش
هر کس مگر ننگ منصب در کاپیش
هزاران پاک ریاضت کیشان
هر یک یک شای شادی پیشان
فکر و خیال کن هر کس که خامه
یا داور و کن خوش د او ایامه
نذار و خلاف تخت خان الماس
د قولش میو میردان اخلاص

آن روز در میان کرده یاران تقسیم می نماید
د شاه خفقت بد دست مبارک خود
به هر یک از یارانش منصبی شایسته خواهد داد
د فقیران پاک که عمر خود را به ریاضت کشی گذرانده اند
هر کدام بر زمانداری یک شهرت گیه می دهند و هر یک
حکم خود را از شاه دین خویش میگیرند، اندیشه کنید ای کسانی که
هنوز خام هستید و به بوش آئید دار آن عمده آیام،
خوش یاد آوری، زیر گرفتار و نطق خان الماس خلاف نذار
دا آنچه را که پیش منی کرده است واقع خواهد شد ای یار اخلاص

یاران مستان دیم
یک شوره جایی جسم مستان دیم
صدای بنوی یار چو مستان دیم
بزم حقانی حق پرستان دیم
جلال شوکت سلطان صحاک دیم
هفتاد و دو تن پیران پاک دیم
سلطان سرجم شای سمناک دیم
چوارتنه نگر چرخو افلاک دیم
یکایک میردان تبون تیار دیم
داخو از سواران رور شمار دیم

یاران مستان را دیدم
یک شبی در جانی جمعی از مستان حق را دیدم
و صدای حق حق و بهوی یاران دگف ز دشان را دیدم
و بزم حقانی یاران حق پرست را مشاهده کردم
و جلال و شوکت حضرت سلطان صحاک را دیدم
هفتاد و دو پیر، یاران پاک حق را دیدم
د حضرت سلطان سرجم شاه سمناک را دیدم
د چهار فرشته مقرب و ننگران چرخ گردون را دیدم
د یک بیک مردان در دستکار و خالص را دیدم
د سواران مدعی روز قیامت و هنگامه محشر را دیدم

صف غلامان بگزینک و در دستکار حق را دیدم	صف غلامان بگزینک تیار دیم
و سواران نجات دهنده آماده نبرد را دیدم	ناجی سواران آماده جنگ دیم
و چندین قطار سواران پیوسته بهم را دیدم	چن قطار قطار صف پیوسته دیم
و غلامان بگزینک دگر بسته حق را مشاهده کردم	بگزینک غلامان گمر بسته دیم
و چندین شاه شهید را در راه دین کشته دیدم	چن شاه شهید نام کشته دین دیم
و هزار اسکندر شاه را در مقام اعلاء و برتر دیدم	هزار اسکندر برترینان دیم
و منصور سر مست را ساقی و باده نوش مجلس روحانیت	منصور سر مست ساقی می و در دیم
و باده نوشان شراب حوض کوثر را دیدم	باده شان باده حوض کوثر دیم
که پیالیشان کاسه مخصوص خاتون رزمبار دیدم	پیالیشان جام خاتون رزمبار بی
که آن پیاله بر آرزو نقش و نگار باطنی بود	نقش و نقاشی باطن نگار بی
و آن کاسه آینه مانند نشانه ای از قدرت حق بود	جام قدرتی شای صاحبکار بی
و ساقیش پیر بنیامین، آن پیر نازد را بود	ساقیش بنیامین پیر نازار بی
و محل اجتماعشان گنبد خضرای پر نور بود	جماعتش گنبد خضرای پر نور بی
و اهل جمع اجل تن بودند که مشهور عالم هستند	جم نشین چلتن عالم مشهور بی
و جمع نشین تمام ساده و نورانی و آراسته بودند	جم خلد ساده رنگین رنگین بی
و جلگی شاگوی حضرت شاه غضنکار بودند	گردین شاگوی شای سهگین بی
گاهی آن جمع در گنبد الخضر و اهل جمع چلتن بودند	گاه که خضر اجلتن نشین بی
و گاهی نصد نصد هزاران شاه خوشین بودند	گاه نصد نصد م شاخوشین بی
هر کس صاحب پیش بود و دید و شناخت باطنی داشت	مناسا هر کس صاحبو بصر بی
می شناخت که گاه تابی با یادگار و گاه در پردیور بود	گاه تابی یادگار گاه پردیور بی

گاهی آن جمع در بلوران نخل ظهور و حضور نهد نهد	گاهی بلوران جای نهدان بی
بود صدای نعره حضرت مولای مردان بوسید	دنگ نعره مولای مردان بی
گاهی صیغ شین چنین نگاه چل ابدال و گاهی چلان بودند	گاهی چل ابدال چلان و چل بی
و جمع حقیقت پر از ذوق و زینت شاه سرزاز بود	جم پر زده زینت شای برزه مل بی
و جایگاه بزم دسدر حقایق مربوط به شاه مردان بود	بزم حقایق مولای مردان بی
و آن جمعی از حکیم در دما و درمان درد یاران بود	جمعی از حکیم دوا ی در دمان بی
و نور چراغ آن از فروغ حضرت سلطان دین بود	چراغش زه نیور سلطان دین بی
و بوی خوشی و عطر وجود پیر بنیامین به شام میر رسید	بوی عطر عطرات پیر بنیامین بی
و شراب کوثر ازلی باده نازده و جلا بخش جمع یاران بود	کوثر باده جام نازده جلا بی نو
و یاران به عشق شاهنشاها شامی نوشیدند	منوشان و عشق شمشای شامی
و با امر حضرت کار ساز و داور روزی و دهند	وامر کار ساز دهند داور
صوفی غلامان حضرت حیدر صفدر مرتضی علی	صف صف غلامان حیدر حیدر
خان الماس از همه گتر و کو چتر بودم و نگاه میکردم	الماس گترین نگاه میکردم
داز دیدارشان شراب کوثر نوشیده دست میخدم	زه دیدارشان باده مؤردم

آشکار می شود	آشکار میو
باز هم پرده پنهانی پنهانی آشکار میشود	هم پرده پنهان آشکار میو
و نیز شب ظلمانی بجز آن بر روز نورانی وصل مبدل	هم یل ظلمت و نهار میو
میگردد و باز هم صدای جادوی هدایت از هر گوش برسد	هم بانگ بلیل بر دیار میو
ذوالفقاری آید	ذوالفقار میو

هم خاران و ضرب ذوالفقار میو	خاران و بی دینان به ضرب ذوالفقار قتل میشوند
هم دنیاایشان تنگوار میو	و دنیا بر آنها تنگ و تاریک خواهد شد
و از زمان و بدگر قمار میو	و آنکه از حق گریزان بوده اند به نصیب و بلا گرفتار میشوند
اغیاران میو	برضد یگانگان می آید
هم سعیفش نه فرق اغیاران میو	باز هم شمشیرش بر فرق سرب یگانگان و خال فرود می آید
هم دیش نه دس حقداران میو	دوست با کسی مولا دست مظلومان و اهل ایمان را می گیرد
هم گرم و حال بیچاران میو	و در بای کرش شابل حال بیچارگان می شود
چه زنگان میو	در زنگان واقع می شود
هم خلالت بخشان چه زنگان میو	حضرت سلطان برای خدمت بخشیدن به یاران بزرگ می آید
هم عالم تمام و جنگان میو	در آن وقت تمام عالم درگیر جنگ و خونریزی میشوند
هم خاران چه خون و زنگان میو	و آنوقت دشمنان حقینت در خون خورده خواهند غلطید
چه قزوین میو	در قزوین اتفاق می افتد
هم جنگ چال نه قزوین میو	در چال قزوین جنگ نهانی در خواهد گرفت
هم قتل عظیم داوای دین میو	و کشتار بزرگ و جنگ دین خواهد شد
هم سان سلطان سز زمین میو	و سلطان دین در آن سز زمین از طرفدارانش سزا خواهد دید
کشتاران میو	کشتار خواهد شد
چه سلطانیه کشتاران میو	در سلطانیه کشتارهای وحشتناک خواهد شد
هم ظلمت گرت سواران میو	و از عبور سواران دشت و صحرا پر از غبار می گردد
هم آواز توپ قماران میو	و آواز صدای آواز توپ و دهمباره شنیده میشود
صدای دنگ میو	صدای فریادی می آید

هم تره هر جانب صدای دنگ میو	از هر جانب صدای فریاد بر گوش می رسد
هم روی قیامت دخت جنگ میو	در روز قیامت در وقت جنگ دین فرامی رسد
هم خیمون فراوان هفت رود جنگ میو	دو خونمای فراوان ریخته می شود و هفت رود جنگ خواهد بود
چه فرنگ میو	از اردو پا بر می خیزد
هم گردین جهان چه فرنگ میو	تای جهان از طریق اردو پا بر جنگ جدا وارد می شوند
هم ترک سسین پلنگ دنگ میو	و اقوام ترک ساکن شمال و شرق قراچون پلنگ غوغا
هم کرد خوارین سان جنگ میو	میزند و کرد های ساکن غرب و جنوب غربی برای جنگ می آیند
دور نه کام میو	دوران به کام می شود
دست حق ظاهر دور نه کام میو	دست حق ظاهر می گردد و دوران به کام یاران خواهد شد
پادشاهی حلب چین و شام میو	و پادشاهی به تنهایی حب و چین و شام را تخیر خواهد کرد
سرداری میو تا مش سام میو	و آن پادشاه سمرقند بزرگی است موسوم به سام
رستاخیز میو	رستاخیز و انقلاب می شود
هفت شب و هفت روز رستاخیز میو	هفت شبانه روز رستاخیز خواهد شد
چه کس کس موین ییل انگیز میو	جهان تنگ و تاریک شده و کسی دیگری را بیاد نمی آورد
بابو چه فرزند و گریز میو	پدر از فرزندش چون دشمن و یگانگی می گریزد
بغداد شار میو	از شهر بغداد می آید
سید ابراهیم بغداد شار میو	شاه ابراهیم از شهر بغداد شریف می آورد
هم بابا حیدر حیا س یار میو	و بابا حیدر و شاه حیا س که یار هم هستند ظاهر می شوند
هم میر میران یادگار میو	و سید سالار بابا یادگار ظاهر خواهند شد
چه نو راس میو	از نو بر پا می گردد

جوخه هفت تنه نوراس بود	جنگ یاران هفت تنی از نو برقرار می گردد
هم عالی بی سر خلاص میو	و عالی قلندر سر باخته راه حق با خلعت خوب می آید
هم وردک و شار شاجاس میو	و شاه میاس از شهر خود وردک ظاهر می شود
خوشین شامیو	شاه خوشین می آید
او و خوادده خوشین شامیو	آن وقت و آن موعده شاه خوشین می آید
افزار کرده ش کاخ پا میو	دو افزار و شتر طی که با یاران ش دو گذر شده کرده عمل می کند
هم خاموش پرچن نه رجا میو	و سید اگا بر لقب به خاموش زلفدار به شفاعت یاران بر
و شارش میو	می خیزد به شورش می آید
هم آتش تبریز و شارش میو	آتش یک به شهر خود تبریز وارد می گردد
هم بنیام بش کر و یارش میو	دو پیر بنیامین خلیفه جمع ازلی به یارایش می آید
هم صف غلامان چم وارش میو	و قطار وصفی از یاران با طندارش ظاهر می گردند
جمشید خان میو	جمشید خان می آید
هم الماس ابدال جمشید خان میو	الماس خان ابدال خان و جمشید خان می آیند
هم چه پای سمن صف سان میو	و در پای سمن کوه و در صف غلامان فراری گیرند
هم دلدل وزین چه میدان میو	و دلدل رکنب سولا علی با زین و یراق وارد میدان می گردند
دیوانگیر میو	دیوان عدالت بر پا می شود
هم داود قاضی دیوانگیر میو	و داود کبود سوار قاضی آن دیوان عادلانه می شود
یاران سر فراز بد معذور میو	و یاران حق سر بلند شده و بداند و پشیمان می شوند
خاندان روسیا با تقصیر میو	و خاندان دشمنان حق و حقیقت تقصیرشان ثابت شده و روسیاه و تروی می شوند

دفتر دار میو

دفتر دار می آید

پیراوسی وزیر دفتر دار میو

پیراوسی وزیر و منشی و محاسب درگاه حق می آید

خبر و کثیر نویسن برتبار میو

خبر و کثیر نویس بر و بجز تمام عالم می آید

کردار و جاجی گردین یار میو

و در آن وقت هر کس کردارش بر فرمایش می رسد

جفت ویش میو

یا در وافرار کرده اش می آید

خاتون محشر جفت ویش میو

خاتون محشر یعنی رزینار اقرار کرده با حق می آید

رز باطنی قدم پیش میو

و اسرار نهانی و رموز باطنی پیش آمده، ظاهر میشود

هم دیوان عدل گر گویش میو

و دیوان عدالت حق و تضادت عادلانه گزیند و گشاید

چه شصت ملحق بو

می آید، در سال شصت ملحق میشود

سال تاریخی پنجاه شصت ملحق بو

سال هر روز و تاریخ آن و انده سال شصت خواهد بود

یک رنگان تمام و حق ملحق بو

دیوان یک رنگ حق تمام به سپاه حق ملحق می شوند

کفر سرگون بو ظالم منق بو

کفر و ظلم سرگون و ظالم متلاشی خواهد شد

هر که پوشیاره

هر کسی که پوشیاره است

شخان یاران هر که پوشیاره

بشود ای یاران هر یک از شما که پوشیاره هستید

چه تاریخ سیصد شصت هزاره

در تاریخ هزاره سیصد و شصت تا گمان

بن موناک ساز و نقاره

صدای طبل و ساز و سرای ظور بلند می شود

ذاتش معلوم

ذاتش معلوم و شناخته شده است

سر داری میو ذات معلوم

سر داری ظاهر میشود که صاحب ذات و آشنایان

صاحب سر ذات علمو معلوم

و صاحب اسرار باطنی و دانای علم لدنی و آنگاه غیب است

اقرند تکیه باطن نجو من

و ستاره ایست که از تکیه گاه باطنی یاران حق آمده است

بش تمام است

بش ز دفتر باطن تمام

آن سده دار صاحب بر ذات و دارای مقام عالی

سراسر جهان نظمش نظام

شای شان میو

آخر خان آتش شای شان میو

ژو دم که خورشید غایان میو

ذاتش و جمله خلق عیان میو

ای یاران باقی ماند

ای یاران وای یاران این گفته چون شان باقی ماند

که ذات حضرت حسین بدان سرور خواهد پیوست

در آن حکمانه ظهور حضرت مولای ساقی کوثر خواهد بود

باور کنید

ای یاران نطق و گفتار خان الاس را باور کنید

و کن را چون در درخزانه سینه و دفتر کتابت کنید

و بدانید که هر وقت نظم ظلال جهان را بکنند ظهور خواهد شد

پوشیاریان پوش

گوش بدن یاران پوشیاریان پوش

نخ ازل روشای قرزی پوش

ای دارندگان پوش و دکاوت

گوش فرادعید ای یاران پوشند و با دکاوت

نطق ازلی و گفتار حضرت مولای حقیقت را

فرموده حق کن فراموش	و گفتارهای حضرت حق را فراموش نکنند
آینه قلم آوردن خردش	آینه قلم جویشیدن آغاز کرده است
بواجب ظهور مبادۀ گوشت زوش	میخواهم بیان کنم ظهور یاران مت از شراب خوار
چهار سال هزار یکصد و سی و چهار	در سال هزار و یکصد و سی و چهار اینجانب
دانه و ریانب بواجب گفتار	گفتار نمی دیده داران قبل را تکرار می نمایم
پادشاهی میوژده مخموسه بر	پادشاهی بر سر تخت سلطنت ایران قرار گیرد
عباس ثانی اوده بی نظیر	موسوم به شاه عباس ثانی که در عالم بی مانند است
ژوبعد نادری بگیرد شوار	و پس از آن نادر شاه نامی سر بر سی آورد
سپای خارجی فرار مو فرار	که بدست توانای او خاتین و خارجی تارو مار میشوند
مصافش دینه و ریانب صبو	و چون بشان دلیر گزشته با غار جیان بنبرد می پردازد
عدلو عدالت قدیمان صبو	و همچون نذرستانگان عدل و عدالت را سر لوحه کار خود
نقدتی چون تخت شاهی قرار بو	قرار میدهد و مدتی شاهی و حکومتش بر جا و پایدار خواهد بود
دیوان حکمش هنی هزار بو	و عدالت و نهرش چون سردار آفرین خواهد بود
تاوره چه ذات حق ز بارش بو	تا زمانیکه ذره ای از ذات حق در وجود او هست
عدلو عدالت چه بر قمارش بو	بر اساس عدل و حق رفتار خواهد کرد از آن
نودم که قلبش چه نور خالی بو	لحظه ای که قلبش از نور حق خالی می شود ظلم و
ظلم و ضلالت ستمکاری بو	زور و گریبی و ستمکاری آغاز خواهد کرد
ریشه جرگ دیش برگش مانند دس	به زور و بدست جگر گوشه و پر خود گشته خواهد پند
چپ تیغ مصری کردش دوهس	و با تیغ بران مصری به هلاکت خواهد رسید
ژوبعد چندین شاگرد قرار	از آن بعد چندین شاه دیگر به سلطنت می رسند

هم جنگ هم راحت چه ایران دیار	در سرزمین ایران گاهی جنگ و گاهی صلح واقع می شود
یکی پیدامو طایفه قاجار ،	و شخصی از طایفه ترکمان قاجار به شاهی ایران
و تخت شاهی گیرد و تزار	میرسد و بر تخت سلطنت ایران قرار می گیرد
اوناهر و نام عدالت مبو	که نامش ناصر است و اهل عدالت است
بدخواه و بدگو خجالت مبو	و بدخواه و بدگویش خجالت می شود
پنجاه سال او شاه سلطنت مبو	آن شاه پنجاه سال سلطنت می کند
خوش عهد و ایام بار رفعت مبو	و دوران بار رفعت و ایام خوشی در ایران پیدای شود
نامور مرگش رضانا م مبو	نامور مرگ آن شاه شخصی موسوم به رضا است
شاهیش پایمال ناتمام مبو	و شاهیش پایمال و از دست معبود کمی کمتر به پایمالی رسد
سه فرزند او زده نو شا مبو	از او اولاد او سه نفر به شاهی می رسند
نسل آخرین احمد نام مبو	که آخرین آنها احمد شاه نام دارد
یکی پیدامو نام نام امام	از آن پس شخصی ظاهری گردد هم نام امام رضا
شاهی قاجاران مکر و تمام	که به شاهی سلطنت قاجار خاتمه خواهد داد
شراره عدالتش مکتوش تزار	و خود بر تخت می نشیند و عدالت را پیشه می کند
عدلی داد و شاهیش برقرار	عدلی دوران شاهیش برقرار می شود و یک
یک مدت دوران خاس برقرار	چند زمانی دوران خوب برقرار خواهد بود
نشان گلشن عالم دیار بو	و نشانه نامی آبدانی و اصلاحات پیدا خواهد شد
هزار و سیصد هنی زیاد تر	و در تاریخ اندکی بیشتر از هزار و سیصد
آمار تلخی مکتوش تزار	آمار تلخی و سختی بر سر ایران زمین شراره می کشد
سال ناریش سیصد پنجاه و هشت	سال تاریخ آن واقعه سیصد و پنجاه و هشت است